

# کلامی از حسین سماوی به حسین ارضی

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



## کلامی از حسین سماوی به حسین ارضی

فاروق ایزدی نیا

نگاهی به دو لوح حسین

مقدمه

عمدتاً جمال قدم اسمی بر الواح خود نمی گذارند اما احببای الهی با توجه به مفاد یا عنوان آنها نامی برایش انتخاب می کنند که با یک اشاره بتوان آن را یافت. بعضاً الواح دارای اسامی مشابه هستند. مانند لوح رسول، لوح هزاریتی، لوح سلمان، لوح اشرف، لوح احمد. برای اطلاع از تشابهات دیگر نگاه کنید به کتاب "تشابه اسمی"، ج 2، تألیف حبیب الله حسامی.

از جمله الواحی که دارای اسم مشابه هستند لوح حسین است. در مآخذ امری دو لوح به این نام تسمیه شده است که مخاطب هر یک آنها حسین نامی از احبباً بوده است. هویت مخاطب این دو لوح برای بنده مجهول است. اما مفاد آنها گویای لطف و محبت لانهایه مظهر ظهور حق به بندگانش است. توصیه‌هایی که در این دو لوح بسیار کوتاه درج شده هر یک دنیایی از هدایات را در بر دارد. یکی از آنها فارسی است که در مائده آسمانی، ج 4، ص 104 الی 107 و نیز دریای دانش، ص 132 الی 136 درج شده است. لوح دیگر به لسان عربی است که در کتاب مبین، خط جناب زین‌المقرین، ص 333 مندرج است. در این وجیزه سعی می شود نگاهی گذرا به این دو لوح انداخته شود.



ORIGINAL

در بدایت لوح مبارک نکتهٔ ظریفی مطرح شده است و آن جذب شدن به ملکوت و جبروت الهی از طریق استماع ندای مظهر ظهور است و این گویای مقصدی است که خداوند برای ما در نظر گرفته و در الواح بسیاری به آن تصریح شده است. در کلمات مکتونه به این ملکوت اشاره دارند که، "اهل یقین را اخبار نماید که در فضای قدس، قربِ رضوان، روضهٔ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند." مایلند همه آگاه شوند که این روضهٔ جدید از آسمان بر زمین نازل شده و جمیع دعوت شده‌اند که به آن وارد شوند. البتّه باید، طبق لوح نصیر، از عقبات صعبه عبور کرد، یعنی حیرت و اسماء و سؤال و غیره تا بتوان وارد شد. (مجموعه الواح طبع مصر، ص 171)

اما شرط اصلی ورود در ملکوت اتّصاف به صفات الهی است که در لوح احمد فارسی تصریح شده است: "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزم شوید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 323) حضرت عبدالبهاء در این باب می‌فرماید، "ملکوت مکان ندارد اما تعلق به انسان دارد. اما داخل شدن در ملکوت به محبة الله است، به انقطاع است، به تقدیس و تنزیه است، به صدق و صفا است و استقامت و وفا است، به جانفشانی است." (مفاوضات عبدالبهاء، ص 183 / فصل "سز" [67])

به عبارت دیگر، شرط مهم همانا مقهور ساختن نفس است تا بتوان به مقصود رسید. در زیارتنامه نیز از خداوند می‌خواهیم ما را به سوی خود جذب کند که منوط به ارسال نفحات قدس الطاف الهی است: "فيا الهی و محبوبی، فأرسل الی عن یمین رحمتک و عنایتک نفحات قدس الطافک لتجذبني عن نفسي و عن الدنيا الی شطر قریک و لقاءک" (ایام تسعه، ص 229 / مضمون: پس ای خدای من و محبوب من، پس از یمین رحمت و عنایت نفحات قدس الطافت را به سویم بفرست تا مرا از نفسم و از دنیا دور سازد و به سوی قرب و لقای تو جذب نماید.)

در همین بیان مبارک نکتهٔ دیگری مطرح است که جذب شدن به سوی خداوند مشروط بر آن است که از دنیا وارسته شویم. دنیا عبارت از آن چیزی است که ما را از خدا دور کند. حضرت اعلی می‌فرماید دنیا و آخرت عبارت از دو حالت است: "و اصل المانع الغفلة عن الله فان الدنيا و الآخرة حالتان ان کان توجهک بالله فانت فی الجنة و ان کان نظرتک الی نفسك فانت فی النار و فی الدنيا." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص ۶۰ / مانع اصلی غفلت از خدا است. دنیا و آخرت دو

حالت هستند. اگر توجّهت به خدا باشد در جنت هستی و اگر نظرت به نفست باشد در جهنّم و در دنیا هستی.)

دنیا هر آن چیزی است که مربوط به این عالم است و می‌تواند مانع از وصول به ملکوت شود. حتی عزیزان و وابستگان و اولاد. جمال قدم تصریح می‌فرماید، "دنیا را اعتباری نبوده و نیست و اهل آن را هم وفایی نه؛ چه اولاد و چه غیر او، چنانچه مشاهده شده و می‌شود إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ. عملی که امروز به اذن حق ظاهر شود و به طراز قبول فائز گردد از صدهزار آثار و اولاد نیکوتر و مقبول‌تر. الْأَمْرُ بِيَدِ اللَّهِ يَفْعَلُ وَيَحْكُمُ وَهُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص 331)

بنابراین، دنیا عبارت از غفلت از خداوند است نه مال دنیا. اگر مال دنیا آدمی را از توجّه به حق باز ندارد تملک آن بلامانع است. جمال قدم در سوره البیان می‌فرماید، "إِذْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا هِيَ غَفْلَتِكُمْ عَنْ مَوْجِدِكُمْ وَاشْتِغَالِكُمْ بِمَا سُوِيَهُ وَالْآخِرَةُ مَا يَقْرَبُكُمْ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ وَكُلُّهَا يَمْنَعُكُمْ، الْيَوْمَ، عَنْ حُبِّ اللَّهِ إِنَّهَا لَهِيَ الدُّنْيَا. أَنْ اجْتَنَبُوا مِنْهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمَفْلَحِينَ." (آثار قلم اعلی، ج 4، طبع طهران، ص 113 / مضمون: بدانید که دنیا عبارت از غفلت شما از آفریننده خویش و مشغول شدن به غیر او است. آخرت عبارت از آن چیزی است که شما را به خداوند عزیز جمیل نزدیک سازد. هر آنچه که امروز شما را از حبّ خداوند منع کند، همانا دنیا است. از آن پرهیز کنید تا از رستگاران شوید.)

#### تبعید از ادرنه

جمال قدم از کسانی که سبب تبعید ایشان از ادرنه به عکا شدند، با واژه "مشرکون" یاد می‌کنند. در اصطلاح "مشرک" کسی است که غیر از خدای یگنا، برای خود خدایی داشته باشد و از او پیروی کند که در واقع نفس اماره است که به عبارتی از آن به عنوان "شیطان" یاد شده است. بنابراین، کسانی که حضرت بهاءالله را سرگون نمودند، از هوای نفس پیروی کردند و عندالله در زمره مشرکان محسوب بودند.

اگرچه سرگونی حضرت بهاءالله به "اخرب البلاد" سبب نوحه "روح الامین" گشت، چه که از طرفی سبب محرومیت بعضی از نفوس بشری از مقدّرات الهیه و مواهب ربّانیه گشت و از طرفی ندای الهی بدون لبیک باقی ماند و از طرف دیگر مظهر ظهور الهی مورد ظلم و ستم واقع گشت. اما جمال قدم می‌فرماید که این امر سبب حزن ایشان نشد زیرا "لم يزل كان ناظراً الى شطر رحمة ربك الرحمن الرحيم و

فی قطب البلاء يدعو أهل الإنشاء الى الله العزيز الحمید. " (مضمون: همیشه به سوی رحمت پروردگار مهربان ناظر است و در ببحوحهٔ بلایا اهل عالم را به سوی خداوند فرامی خواند.)

نهی از حزن به علت بلایاى حضرت بهاءالله

در کلام بعد، جمال قدم حسین را نهی می فرمایند که مبدا از بلایاىی که جمال قدم به آن مبتلا شده اند محزون گردد. زیرا جمال مبارک مایلند احباء همیشه مسرور باشند و تأکید دارند که هیکل بهاء به بلا زینت یافته و اینچنین مقدر شده است. در لوح رئیس تأکید دارند، "این نفوس از خمر رحمن به هیجان آمده اند و سکر سلسبیل عنایت الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان وارد شود در سبیل حق راضی بل شاگردند. ابدأ شکوه نداشته و ندارند. بلکه دمائشان در آبدانسان در کلّ حین از ربّ العالمین آمل و سائلست که در سبیلش بر خاک ریخته شود و همچنین رؤسشان آمل که بر کلّ سنان در سبیل محبوب جان و روان مرتفع گردد." (الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 234)

در واقع بلایا دهنی است که بر اشتعال نار محبت الهی که در صدور احبای خدا مشتعل است می افزاید. جمال قدم می فرمایند: "ای اولیای حق از شماتت معرضین و انکار منکرین محزون نباشید. چه که این امور لم یزل و لایزال دلیل بر حقیقت حق جلّ جلاله بوده. اگر از شخص نادان غافل جاهلی کلمهء نالایقی اصغائید بآسی نبوده و نیست چه که او و آنچه با اوست عنقریب به فنا راجع و شما الیوم از کوثر بیان رحمن می آشامید و کلمهء انتم منی اصغاء می نمائید. در این حین ملکى از ملائکه مقربین که طائف حول است عرض نمود یا الهی و سیدی و مقصودی و محبوبی و محبوب من فی السموات و الأرض از بحر جود و شمس فضل تو سائلم که صد هزار سب و طعن و لعن در محبت بشنوم و یبکار این گوش باصغای کلمهء احلی انک انت من اهل البهآء فائز شود." (نار و نور، بخش اول، ص 13)

فناى دنیا و بقای وجه الهی

فناى دنیا اظهر من الشمس است. زیرا هر دم به فناى خود اخبار می دهد. جمال قدم خطاب به اُخت حرم حضرت اعلی می فرمایند، "دنیا خود بنفسها به فناى خود ناطق است هر بصیری در هر حین فناى آن را مشاهده می نماید و هر سمعی نوحه و ندبه اش را اصغاء می کند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 51، ص 316 / خاندان افنان، ص 199)

در اینجا حضرت بهاء الله به عبارتی از قرآن کریم استناد می فرمایند. در قرآن کریم آمده است، "كُلُّ مَنْ عَلِيًّا فَانٍ \* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ." (سورة الرحمن، آیات 26-27 / مضمون: جمیع کسانی که روی زمین هستند فانی اند و وجه پروردگارت که دارای جلال و اکرام است باقی می ماند.)

حضرت بهاء الله در آثار مبارک که مکرراً "وجه ربک" را اشاره به مظهر ظهور الهی دانسته در مورد نفس مبارک خود به کار برده اند. خطاب به شیخ نجفی می فرمایند، "یا معشر العلماء فی ایران هل یقدر أحدٌ منکم ان یتنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان أو یجول فی مضماری الحکمة و التبیان \* لا وربّ الرحمن کلّ من علیها فان \* و هذا وجه ربکم العزیز المحبوب." (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص 95 / مضمون: ای گروه علما در ایران، آیا کسی از شما قادر است در میدان مکاشفه و عرفان با من هم‌وردی کند یا در میدان حکمت و تبیان جولان دهد. خیر سوگند به پروردگار مهربانم. جمیع کسانی که بر وجه ارض هستند فانی این و این است وجه پروردگار عزیز و محبوبتان.)

جمال قدم، خطاب به یکی از احباء که فی سبیل الله مسجون گشته، تحمّل بلایا را توصیه فرموده به این آیه اشاره فرموده اند، "لا تَضْطَرِبْ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا حَدَثَ فِيهَا وَ لَعَمْرِي كُلُّ مَنْ عَلِيًّا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 194 / از دنیا و آنچه در آن رخ می دهد در تشویش مباش. قسم به جانم که هر آنچه بر وجه ارض است فانی است و وجه پروردگارت باقی است.)

حضرت عبدالبهاء نیز در موارد تحمّل بلایا به این آیه مبارک استناد فرموده اند، بقوله الأحملي: "ای یاران روحانی این جهان فانی را بقاء و قراری نه و این حیات دنیوی را ثبات و استقامتی نیست کل من علیها فان و بقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام. لهذا در موارد بلا صابر باشید و در اشد ابتلا ساکن و ساکت. در فکر آن باشید که عالم انسانی نورانی گردد و بغض و عداوت ملل با یکدیگر به محبت و مهربانی مبدل گردد. اگر در هر دمی صد هزار جفا بینید آزرده مشوید و دلتنگ مگردید. به خیرخواهی پردازید و بدخواهان را نوازش نمائید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 4، ص 180)

مانند دریا باش

در آثار مبارک که از کائنات و مظاهر طبیعت برای تمثیل بسیار استفاده شده است. برای مثال از کوه به عنوان مظهر استقامت استفاده شده است. گاهی کوه آتش هم به کار می رود. مثلاً درباره حضرت بدیع جمال مبارک می فرمایند، "اذکر البدیع اذ خلقناه بدعاً و ارسلناه الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیه روحاً من لدنا و اظهرناه بالقدرة و الأقتدار و ارسلناه کجبل النار بحیث ما منعتہ الجنود و لا سطوة الذین

كفروا برّ العالمين لو امرناه انه بنفسه ليقابل من في السموات و الارضين." (آثار قلم اعلى، ج 1، ص 364 / مضمون: یاد آور بدیع را موقعی که او را خلق بدیع کرده به سوی رئیس ظالمین فرستادیم. قسم به جانم در او روحی از خود دمیدیم و به قدرت و اقتدار ظاهر ساختیم و چون کوه آتش او را فرستادیم به نحوی که نه سربازان مانع او شدند و نه شدت و حدت کسانی که به پروردگار کافر شدند. اگر به او امر می کردیم به تنهایی در مقابل اهل آسمان و زمین می ایستاد.)

کوه استقامت نیز در آثار ذکر شده است. خطاب به شیخ عباس نامی می فرمایند، "ایک ان تمنعك عن مالك الاسماء شوكة الامراء و شبهات العلماء کن کالجبل الرایح علی هذا الامر المحتوم." (مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۲۲، ص ۳۷۷ / مضمون: مبادا شوکت امرا و شبهات علما تو را از مالک اسما باز دارد. در این امر محتوم مانند کوه ثابت و راسخ باش.)

در این لوح مبارک از تمثیل دریا بهره گرفته اند. می فرمایند، "کن کالبحر بحیث لاتمنعک البلیا عن تموجات ذکر مالک الأسماء و الصفات." (مضمون: مانند دریا باش به شأنی که بلایا تو را از تموجات ذکر مالک اسما و صفات باز ندارد.)

### کاربرد نماد حیوان

مظاهر ظهور، اعم از حضرت مسیح، حضرت رسول اکرم، حضرت اعلى و حضرت بهاءالله از نماد حیوان در آثار مبارکه استفاده کرده اند. اما حیوانات، اعم از پرنده و چرنده و درنده، دو گروهند. قسمی به زیبایی و شجاعت و لطافت و امثال ذلک و قسمی به زشتی و درندگی یاد می شوند. مثلاً مظهر ظهور به عنده لب، بلبل، ورقا، دیک، طاووس، عنقا مانند می شود و در مقابل خفاش، بوم شوم، زاغ، غراب و امثالهم. مثلاً حضرت عبدالهآء می فرمایند، "به حقیقت زاغ و غراب است \* ولی اسمش بلبل خوش آواز." (مکاتیب عبدالهآء، ج 2، ص 280) گاه بعضی حیوانات درنده به صورت مثبت نیز به کار می روند مثلاً به بیان حضرت عبدالهآء "ای شیر بیشه عرفان" (یاران پارسی، ص 474) که نشانی از شهامت دارد.

در اینجا حضرت بهاءالله اعتراضات و ضوضاء مخالفان را به صدای سگان تشبیه کرده و کلام الهی را نغمه ورقا نامیده اند و می فرمایند، "هل یمنع نغمات الورقاء نباح الكلاب." (آیا پارس سگان کبوتر را از نغمه سرایی باز می دارد.)

ذکر الهی سبب بقای ذکر آدمی شود

اواخر لوح مبارک شخص دیگری به نام علی را نیز مخاطب قرار داده وعده می دهند که به زودی خداوند وسایل فرح و سرور قلوب موحدین را در روی زمین آشکار خواهد ساخت و او را نیز انذار می فرمایند که مبادا بلایا او را از ذکر مالک اسماء باز دارد و توصیه می فرمایند که، "أَنْ اذْكُرَهُ فِي كُلِّ الْاَيَّامِ لِيُثَبَّتَ ذِكْرَكَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ." (مضمون: او را همواره ذکر نما تا ذکر تو بین اهل عالم تثبیت گردد.) متن کامل لوح مبارک در انتهی نقل می شود

## لوح فارسی

لوح عربی به ذکر الهی پایان یافت و لوح فارسی با ذکر الهی آغاز می شود چه که مخاطب را توصیه می فرمایند که، "به ذکرالله مأنوس شو و از دوش غافل. چه که ذکرش اینسی است بی نفاق و مونس است با کمال وفاق. میهمانیست بی خیانت و همدمیست بی ضرر و جنایت. مجلسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین. رفیقی است باوفا به شأنی که هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد. غم را به سرور تبدیل نماید و رنگ غفلت بزداید."

وقتی ما معدوم صرفیم و خدای ما وجود محض، آیا می سزد که معدوم در حمد و ثنای وجود سخنی بگوید و یا به ذکر او پردازد؟ آیا کلامی در این میان می توان بر زبان آورد؟ آیا کلام ما در وصف خالق ما لایق بر زبان آوردن است؟ ببینیم چه شد که اینطور شد. جمال قدم می فرماید:

حمد مقصودی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقرّبین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دوش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوع گشت، محض جود و گرم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السنّ از اشراقات انوار شمس اذن قوت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ وَالْاَ مَحْوَ مَطْلُقٌ كَمَا قَادِرٌ كَمَا فِي مِجَانِ اثْبَاتِ جَلْوَةِ نَمَائِدِ وَ فَنَائِ صِرْفِ كَمَا تَوَانَدُ فِي عَرِصَةِ بَقَا قَدَمِ كَزَارِدِ. عِنَايَتِش دَسْتِ كَرَفْتِ وَ كَرَمِّشِ اجازت بخشید. له الحمدُ و له الشکر و له الذکر و له الثناء. إِنَّهُ لَمَوْلَى الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرِ السَّمَاءِ. (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 198)

اما این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکر می او را لایق و سزااست. آیا کلمات ما بندگان می تواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأن ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افتده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود...". (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 80)

### جواهر وجود

جواهر وجود نفوسی هستند که نامشان در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت می شود. جواهر وجود نفوسی هستند که زندگی خود را جلوه ای از ملکوت نمایند و حیات خود را آینه تمام نمای تعالیم مبارک کنند. جمال قدم می فرمایند، "یک کتاب به صحیفه حمراء مذکور و او مخصوص است به ذکر جواهر وجود و ایشانند آن نفوسی که عالم را یک وطن دانند و با کل به روح و ریحان حرکت نمایند درع این نفوس تقوی بوده و هست." (رحیق مختوم، ج 2، ص 83-84)

حضرت اعلی راجع به جناب محمدجعفر گندم پاک کن می فرمایند که او از جمله جواهر وجود است. در بیان فارسی در وصف او آمده است، بقوله تعالی: "در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور، در وقت جوهرگیری گندم پاک کن او قیص نقابت را می پوشد. این است سر کلام اهل بیت (ع) در ظهور که می گردد اسفل خلق اعلا و خلق اسفل خلق." (واحد 8، باب 14)

حال، به تأکید حضرت بهاء الله در این لوح "کلمه جذیبه الهیه" جوهر را جذب می کند حتی اگر در کوهی از سنگ مدفون باشد. جمال قدم می فرمایند، "قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره ای از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد البته کلمه جذیبه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند. چنانچه در ملاً بیان ملاحظه می نمائید که آنچه از قلوب صافی و نفوس زکیه و صدور منیره در این قوم بود به مکن اعترافاً و مقرر سدره منتهای متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهره کدره، به اصل خود راجع گشتند، به وهمی از سلطان یقین اعراض نمودند و به ظل فانی از جمال باقی غافل شده اند. مردودترین عالم و محروم ترین ناس الیوم بین یدی الله مشهودند. کذلک یبطل الله اعمال الذین هم کفروا و أشرکوا و كانوا فی مرية من لقاء ربهم بعد الذی ظهر بکل الآیات و سلطان علیم."

در واقع کسانی که قلب خود را از غبار کدورت و ریا و زنگار شهوت و هوی پاک کرده آن را رو به شمس حقیقت نگه دارند تا انوار نیر الهی بر آن بتابد و به سایرین نیز منعکس شود، از جواهر وجود محسوبند. در این لوح آمده است: "امر حق را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا.



و هر یک از مرایا که به شمس توجه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و ایوم قلبی که مقابل شد با جمال ابهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود. و ایوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عند الله.

### جام باقی و جام فانی

نفوس انسانی به ظهور رحیق مختوم و باده حیرت وعده داده شده‌اند. در واقع در سوره قدر قرآن کریم به نزول ملائکه در لیلۀ قدر اشاره شده است. در لوح لیلۀ تولّد که لیالی قدر طائف حول آنند، ملائکه در حالی که ابریق‌های کوثر و تسنیم در دست دارند نازل شده‌اند. (ایام تسعه، ص 49)

کأس باقی را خداوند عنایت می‌فرماید و جام فانی مربوط به این دنیای گذرا است. جام باقی سبب حیات جاودانی و جام فانی زندگی در این عالم ناپایدار است. این است که در این لوح مبارک می‌فرمایند، "کأس بقاء به اتمّ ظهور و بروز، به ایادی ملائکه جنّت و نار، در دور آمده پس نیکو است حال نفسی که از كأس باقی مرزوق شود و كأس فانی را به اهلش وا گذارد."

جمال قدم به احمد علی نامی می‌فرمایند، "الحمد لله و المنّة به مائدة سمائی و نعمت باقیۀ نامتناهی فائز گشتی، رغماً للعلماء از كأس بقا نوشیدی، شبهات قوم منعت نمود و سطوت عباد تو را از تقرّب به ممالک ایجاد باز نداشت." (لثالی الحکمة، ج 1، ص 139)

در کلمات مکنونه نیز اشارتی گذرا به آن دارند، "کلّ از نحر باقی لطیف توحید به ماء کثیف نبید اقبال نمودند و از كأس جمال باقی به جام فانی قانع شدند."

به گوش خدا باید شنید و به چشم او باید دید

حضرت ربّ اعلی در آثار مبارکه خود تأکید فرمودند که من یظهره الله را به چشم او ببینید و کلامش را به گوش او بشنوید. این موضوع بارها در آثار جمال مبارک تکرار شده است. در کلمات مکنونه عربی نیز می‌فرمایند، "یا ابن العرش، سمعک سمعی فاسمع به و بصرک بصری فابصر به لتشهد فی سرک لی تقدیساً علیاً لأشهد لک فی نفسی مقاماً رفیعاً." (فقره 44 / مضمون: گوش تو گوش من است به آن بشنو و چشم تو چشم من است به آن بین تا در ژرفنای وجودت به تقدّس من شهادت دهی و من نیز نزد خودم به مقام بلند تو گواهی دهم.)

این معنی در حدیث قدسی نهفته است که حضرت بهاء الله در هفت وادی آن را نقل فرموده‌اند: "چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود آن وقت سر حدیث مشهور سر از حجاب دیجور بر آرد: «لازال العبد یتقرب إلی بالتوافل حتی احبته فإذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به...» الخ. زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منور شده و فعل و اثر نور از منیر است. این است که همه به او حرکت نمایند و به اراده او قیام کنند." (آثار قلم اعلی، ج 3، ص 114)

متن کامل حدیث اینگونه است: "ما يزال عبدي يتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه، فإذا أحببته، كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ويده التي يبطش بها، ورجله التي يمشي بها، وإن سألني لأعطينه، ولئن استعاذني لأعيدنه." (صحیح بخاری / مضمون: همواره بنده من با نمازهای شبانه به من تقرب می‌جوید تا آن که دوستش بدارم و وقتی که دوستش داشتم گوش او می‌شوم تا به آن بشنود و چشمش می‌شوم که به آن ببیند و دستش می‌شوم تا به آن اخذ کند و پایش می‌شوم تا به آن راه برود و اگر از من درخواست کند به او عطا می‌کنم و اگر پناه بجوید پناهش دهم.)

این است که در این لوح می‌فرمایند، "جز سمع کلها تم نشنود و جز چشمم به جمال عارف نگردد. بصر که به رمد هوی علیل شد چگونه به منظر اکبر ناظر شود؟"

### رافع علل و امراض حبّ الهی است

در انجیل جلیل رافع به رفع بیماری‌های گوناگون توسط حضرت مسیح مطالبی نوشته شده ولی حضرات مسیحیان پی به معنای آنها نبردند و تصور کردند که مقصود بیماری‌های جسمی است. در حالی که مقصود بیماری‌های روحی و معنوی بوده است. جمال مبارک می‌فرمایند، "ثم اعلم بأنّ الإبن اذا سلم الروح قد بكت الأشياء كلها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ كل شيء كما تشهد و تری فی الخلائق اجمعین ... تشهد بأنّه حين إذ أتى فی العالم تجلّى علی الممكّات و به طهر كلّ ابرص عن داء الجهل و العمى و برء كلّ سقيم عن سقم الغفلة و الهوى و فتحت عين كلّ عمى و تزكّت كلّ نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام یطلق البرص علی كلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّ و الذی احتجب انّه ابرص و لا یدكر فی ملكوت الله العزیز الحمید و انا تشهد بأنّ من كلمه الله طهر كلّ ابرص و برء كلّ علیل و طاب كلّ مریض و انّها لمطهر العالم. طوبى لمن أقبل إليها بوجه منیر." (اقتدارات، ص 93 / مضمون: پس بدان وقتی حضرت مسیح روح را تسلیم نمود تمام اشیاء گریستند ولی با انفاق روح حضرتش جمیع اشیاء استعداد یافتند همانطور که در کلّ خلائق می‌بینی... گواهی می‌دهیم که وقتی به این عالم آمد بر

همهٔ ممکنات تجلی کرد و به واسطهٔ آن هر ابرصی (مبتلا به مرض پسی) از بیماری نادان و کوری طاهر شد و هر مریضی از مرض غفلت و هوی شفا یافت و چشم هر نابینایی گشوده شد و همه تزکیه شدند. در مقامی برص به هر آنچه که سبب احتجاب عبد از عرفان پروردگار شود اطلاق می‌گردد و کسی که در حجاب بماند او ابرص است و در ملکوت الهی مذکور نیست و ما شهادت می‌دهیم که کلام الهی هر ابرصی را طاهر کرده و هر علیلی را شفا داده و هر مریضی را درمان کرده زیرا تطهیر کنندهٔ عالم است. خوشا به حال کسی که با سیمای نورانی به آن توجه نماید.)

جالب است که جمال مبارک در مقایسه این دور صمدانی با دور مسیحایی می‌فرمایند، "الیوم قد برء الأبرص قبل أن یقول له کن طاهراً وإن بظهوره قد برء العالم وأهله من کلّ داء و سقم. تعالی هذا الفضل الذی ما سبقه فضلٌ و تعالی هذه الرّحمة الّتی سبقت العالمین." (اقتدارات، ص 94 / مضمون: امروز هر ابرصی قبل از آن که به او بگویند طاهر شو شفا می‌یابد و به ظهور حضرتش عالم و اهل آن از هر مرض و بیماری شفا یافته. چه بلند است این فضلی که هیچ فضلی به پای آن نرسد و چه بلند است این رحمتی که بر اهل عالم سبقت گرفته است.)

به این علت است که در این لوح می‌فرمایند، "طیب جملةً علّتها حَبٌّ بوده و شافی جمیع امراض وُدِّم خواهد بود. حبّ الهی را مَطْهَر دان، در هر محلّ که وارد شود اجنبی نماند، علّت را به صحت و جرم را به رحمت تبدیل نماید. طوبی از برای نفوسی که به این فضل لا عدل لها فائز شوند."

بعد به مخاطب می‌فرمایند، "جهد نما که در کلّ حین از رحمت بدیعی که مخصوص آن حین است مرزوق گردی و فائز شوی، چه که در هر آنی جمال ابری به تجلی ابدع، تجلی فرماید و اهل وقوف را از آن فضل معروف قسمت نه."

### مشی بر اثر اقدام جمال مبارک

چه فضلی اعظم از این که مظهر ظهور به بنده‌ای از بندگان بفرماید که بر اثر اقدام من قدم بردار و به این ترتیب از هیچ امری محزون نشو. چه که فرمود، "بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابداً از امورات وارده محزون مباش." بعد او را هدایت می‌فرمایند که اگر عالم منحصر به این دنیای فانی بود "ابداً خود را در بلا یای لایحیی معذب نمی‌ساختم."

فی الحقیقه این دنیا قابل اعتنا نبوده و نیست مگر آن که برای کسب مقامات باقیه در عوالم الهیه مورد استفاده قرار گیرد. والا تمسک و وابستگی به آن جز دوری از حق هیچ نتیجه‌ای ندارد. جمال قدم

درباره رجوع مسیح می‌فرمایند، "ثم اعلم بأنّ الذی صعد السماء قد نزل بالحق و به مرّت روائح الفضل علی العالم و کان ربک علی ما أقول شهیداً. قد تعطر العالم برجوعه و ظهوره و الذین اشتغلوا بالدنیا و زخرفها لایجدون عرف القمیص و إنّنا وجدناهم علی وهم عظیم." (اقتدارات، ص 94 / مضمون: پس بدان کسی که به آسمان صعود کرد به حق نزول کرده و به واسطه او بوی خوش فضل بر عالم مرور کرده و پروردگارت به آنچه می‌گویم گواه است. عالم از رجوع و ظهور او معطر شده و کسانی که به دنیا و زخرف آن اشتغال داشتند بوی خوش قمیص را نیافتند و ما آنها را گرفتار اوهام یافتیم.)

بی‌اعتنایی به این عالم مختصّ جمال قدم نیست بلکه جمیع انبیاء را در بر می‌گیرد چه که در ادامه لوح مبارک می‌فرمایند، "فکر در انبیای مقررین نما و در ضرّی که بر هر یک در سبیل الهی وارد شده."

برای مثال در لوح سلمان درباره حضرت اعلی می‌فرمایند، "ای عباد بر اثر حق مثنی نمائید و در افعال مظهر قدم تفکر کنید و در کلماتش تدبّر \* که شاید به معین کوثر بی‌زوال ذوالجلال فائز شوید \* و اگر مُقبل و مُعرض در یک مقام باشند و عوالم الهی منحصر به این عالم بود هر گز ظهور قلم خود را به دست اعدا نمی‌گذاشت و جان فدا نمی‌نمود \* قسم به آفتاب فجر امر که اگر ناس به رشی از شوق و اشتیاق جمال مختار در حینی که آن هیکل صمدانی را در هوا آویختند مطلع شوند جمیع از شوق جان در سبیل این ظهور عزّ ربّانی دهند." (مجموعه الواح مبارک چاپ مصر، ص ۱۵۶-۱۵۷)

جمال قدم در لوح دیگری می‌فرمایند: "اگر عوالم الهی منحصر به این عالم بود البتّه مشارق وحی و مطالع امر و مظاهر رحمن حمل بلائی لا تخصیه نمی‌نمودند و هر صاحب درایتی این کلمه را تصدیق نموده می‌نماید بعض انبیا در هر یوم به منتهای اذیت مبتلا بودند و صبح دیگر اعظم از یوم قبل تکلم می‌فرمودند لَعمرالله این بحری است هر نفسی از او نصیب نداشته و ندارد." (مجموعه الواح حضرت بهاءالله، خطّ عندلیب، ص 70-71)

بعد جمال مبارک در این لوح نتیجه می‌گیرند، "قسم به قلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذره شعور باشد، به ذکر این بیان و تفکر در آن ابداً به دنیا اعتنا ننماید و از وجود و فقدانش محزون نگردد."

### ضرّ وارده در عگا

تبعید به عگا و لطمات وارده بر هیکل مبارک و همراهان آنقدر است که مکرراً جمال مبارک آن را ذکر کرده‌اند. در این لوح هم می‌فرمایند، "اگر از ضرّ وارده در این مدینه ذکر نمایم البتّه محزون شوی."

ولکن اینقدر بدان که ... از اول ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بذلک ناح کل شیء و هم لایشعرون.

درباره وقایع عکا، تبعید از ادرنه و رویدادهای طول راه، در تاریخ امر بسیار نوشته شده است. حضرت بهاءالله می فرماید، "مقرّ حبس بها حصن عکا شد و بعد از ورود، ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام منزل دادند. شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند. چه که باب قشله را ضباط عسکریه اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی به فکر این فقرا نیفتاد؛ حتی آب طلبیدند احدی اجابت نمود. چندیست که می گذرد و کل در قشله محبوس." بعد، جمال قدم پس از بیان آنچه که در طول راه و انتقال از یک کشتی به کشتی دیگر و مجدداً انتقال به کشتی سوم، می فرماید، "این رشتی از بحر ظلم وارده است که ذکر شد و مع ذلک اکتفا ننموده اید. هر یوم مأمورین حکمی اجرا می دارند و هنوز منتهی نشده در کل لیلی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان به اسرا می دهند و احدی قادر بر اکل آن نه. از اول دنیا تا حال چنین ظلمی دیده نشده و شنیده نگشت." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 231-233)

آنچه که وارد شود اراده الهی است

اما، این اعتقاد که آنچه واقع شود مصلحت همان است و اراده الهی به آن تعلق گرفته، سبب آرامش خیال است و سکون باطن. زیرا جمال قدم در همین لوح می فرماید، "و أقول لم یرد علینا إلا ما أراد الله لنا، علیه توکلنا و أنّ علیه فلیتوکل المقربون."

این اعتقاد مبتنی بر اصل یفعل ما یشائی خداوند است. زیرا اگر نفسی به آن اعتقاد راسخ داشته باشد اطمینان دارد که آنچه واقع می شود بهترین است. اگرچه ستمگران مرتکب ظلم می شوند و به بیان حضرت بهاءالله که مظلوم وارده را ذکر می فرماید، "این ذکر نه از برای آن است که متنبه شوید. چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده ابداً متنبه نشده و نخواهید شد و نه به جهت آن است که ظلم های وارده بر انفس طیبه ذکر شود" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 234)، اما تماماً به اراده الهی صورت می گیرد. جمال قدم تصریح می فرماید، "آنچه در ارض مشاهده می نمایم، ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود، ولکن در باطن کل به اراده الهیه بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 129)

بنابراین، باید راضی به رضای الهی بود چه که "حق جَلَّ شَأْنُهُ آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است إِنَّهُ أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 70) بنابراین، خداوند به صرف رحمت و واسعۀ خود و علم گسترده خویش است که اموری را اراده می کند و مجری می دارد.

گاه ما برای رهایی از بلا یا دست به دعا بر می داریم در حالی که بلا یا اگرچه ظاهرش نار و نقت است ولی باطنش نور و رحمت است. حضرت بهاء الله گلایه دارند. در لوحی به امضاء کاتب وحی می فرمایند، "ای محبوب من، قلب از این محترق است که احبای حق با دعوی محبت از حق آنچه را که مصلحت کل و خیر کل و سبب رستگاری کل است نمی پذیرند." (آیات بینات، ص 178)

از آن گذشته خداوند اگر بخواهد به سخن بندگان خود گوش کند، از تحقق اهدافی که از خلقت دارد باز می ماند. جمال قدم می فرمایند، "حق منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخواهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء بر افراخته و به کلمه احکم ما ارید ناطق. این بسی واضح است که حق جل کبریائه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده. در کتب الهیه تفرس نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه حق تعالت قدرته و تعالت عظمته و تعالت سلطنته." (مائده آسمانی، ج 1، ص 81)

بدین لحاظ است که حضرت اعلی می فرمایند، "خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انّه کان علّاماً مقدرّاً قدیراً." (بیان فارسی، باب 13 از واحد 3)

مسک اختتام این وجیزه بیان مبارک حضرت بهاء الله خطاب به حرم حضرت ربّ اعلی است که می فرمایند: "از مصائب وارده مکدرّ مباشید چه که لا زال بلا یا مخصوص اصفیای حق بوده و خواهد بود. پس نیکوست حال نفسی که بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ راضی و شاکر باشد چه که وارد نمی شود بر نفسی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض، و چون ناس باین ستر و سرّ آن آگاه نیستند لذا در موارد بلا یا خود را محزون مشاهده می نمایند، إِنْشَاءَ اللَّهِ لم یزل و لایزال بر مقررّ اطمینان ساکن باشید و از اثمار عرفان مرزوق و إِنَّهُ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَ خَيْرُ الْحَافِظِينَ." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 289-290)

متن کامل دو لوح مبارک:

بِسْمِ اللَّهِ الْأَمْنَعِ الْأَقْدَسِ

ان يا حسين اسمع ندأتى من شطر سجنى ليجذبك الى ملكوت امرى و جبروت عظمتى ان ربك هو المقتدر القدير قد اخرجونا المشركون من ارض السر و ادخلونا فى اخرب البلاد بذلك ناح الروح الامين و لكن الغلام ما اخذته الأخران انه لم يزل كان ناظرا الى شطر رحمة ربك الرحمن الرحيم و فى قطب البلاء يدعو اهل الأنشاء الى الله العزيز الحميد. انك لا تحزن بما ورد علينا بالبلاء زين هيكل البهاء كذلك قدر الأمر من لدن عليم حكيم ان اذكر العباد و لا تلتفت الى ما حدث فى الأرض فو نفسه الرحمن كل من عليها فان و يبقى وجه ربك العلي العظيم كن كالبحر بحيث لا تمنعك البلايا عن تموجات ذكر مالک الأسماء و الصفات كذلك امرک ربک الأمر العليم. هل يمنع نعمات الورقاء نباح الكلاب او اشراق الشمس ضوضاء العباد لا و ربك المقتدر العلي العظيم ان يا على قد ظهر ما اخبرناكم به من قبل عند ربك علم كل شئ فى لوح حفيظ سوف يظهر الله فى الأرض ما تفرح به قلوب الموحدين نسئل الله بان يؤيدك فى كل الأحوال و يحفظك من الذين كفروا بالله الواحد العزيز الكريم و يجعلك باقياً بقاء نفسه و يرزقك خير ما قدره لاصفيائه المقربين اياك ان يمنعك البلاء عن ذكر مالک الأسماء ان اذكره فى كل الأيام ليثبت ذكرک بين العالمين. و البهاء عليك بدوام الله المقتدر العزيز الجميل. (آثار قلم اعلى، ج ١، ص ٣٣٣-٣٣٤)

ای حسین! به ذکر الله مانوس شو و از دوش غافل. چه که ذکرش اینسی است بی نفاق و مونسى است با کمال وفاق. میمانیست بی خیانت و همدیست بی ضرر و جنایت. مجلسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین. رفیقی است با وفا به شأنی که هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد، غم را به سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزدايد. اليوم یومی است که کلمه جذبه الهیه ما بین سموات و ارض معلق و جذب می فرماید جواهر افنده ممکات را و آنچه از نفوسى که از امکانه ترایه صعود نموده اند حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عندالله جاری. قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره ئی از جوهر، بل اقل، در جبل مستور باشد البتہ کلمه جذبه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند. چنانچه در ملاء بیان ملاحظه می نمائید که آنچه از قلوب صافیہ و نفوس زکیه و صدور منیره در این قوم بود به مکمن اعتر اعلا و مقر سدره منتها متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهره کرده، به اصل خود راجع گشتند، به وهمی از سلطان یقین اعراض نمودند و به ظل فانی از جمال باقی غافل شده اند. مردودترین عالم و محروم ترین ناس اليوم بین یدی الله مشهودند. كذلك يبطل الله اعمال الذين هم كفروا و أشركوا و كانوا فى مرية من لقاء ربهم بعد الذى ظهر بكل الآيات و سلطان عليم. ای حسین! كأس بقاء به اتم ظهور و بروز، به ایادی ملائکه جنت و نار، در دور آمده پس نیکو است حال

نفسی که از کأس باقی مرزوق شود و کأس فانی را باهلش وا گذارد. ای حسین! امر حق را ایوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا. و هر یک از مرایا که به شمس توجه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و ایوم قلبی که مقابل شد با جمال ایهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود. و ایوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عند الله. قلم قدم می فرماید! جز سمع کلماتم نشنود و جز چشمم به جمال عارف نگردد. بصر که به رمد هوی علیل شد چگونه به منظر اکبر ناظر شود؟ طیب جمله علتها حیم بوده و شافی جمیع امراض و دم خواهد بود. حبّ الهی را مطهر دان، در هر محلّ که وارد شود اجنبی نماند، علت را به صحت و جرم را به رحمت تبدیل نماید. طوری از برای نفوسی که به این فضل لا عدل لها فائز شوند. پس تو ای عبد موقن بالله، حمد کن که از حروف باقیه عند الله مذکوری. سحاب رحمت رحمانیتش بر تو باریده و غمام مکرمت سبحانیتش بر تو امطار مرحمت مبذول داشته. در وطن اصلی و مقام محمود که مدینه حبّ الهی است مقرر گرفته. انشاء الله جهد نما که در کلّ حین از رحمت بدیعش که مخصوص آن حین است مرزوق گردی و فائز شوی، چه که در هر آنی جمال ایهی به تجلّی ابداع، تجلّی فرماید و اهل وقوف را از آن فضل معروف قسمت نه. بایست مستقیم بر امر الله و به قدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما، که ایوم اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات، این رتبه بلند اعلی است. ای حسین! بر اثر قدم غلام قدم گذار و مثنی کن و ابدأً از امورات وارده محزون مباش. فو الذی نفسی بیده که اگر عوالم لا یتناهی الهی منحصر باین عالم بود و نعمتش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلش مشهود است، ابدأً خود را در بلایای لا یحصی معذب نمی ساختم. فکر در انبیای مقررین نما و در ضری که بر هر یک در سبیل الهی وارد شده. قسم به قلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذره شعور باشد بذکر این بیان و تفکر در آن ابدأً بدنیا اعتناء نماید و از وجود و فقدان محزون نگردد و همچنین موفق شود به امری که احدی موفق نشده، إلا من آیده الله علی عرفانه و فتح بصره بمشاهده أسراره. و اگر از ضرر وارده در این مدینه ذکر نمایم البتّه محزون شوی و لکن اینقدر بدان که فو الذی دلّع لسان الفجر لثناّه که از اول ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بذلک ناح کلّ شیء و هم لا یشعرون. و أقول لم یرد علینا إلا ما أراد الله لنا، علیه توکلنا و أنّ علیه فلیتوکلّ المقربون. (دریای دانش، ص ۱۳۲-۱۳۶)